

# عالم

## بزن بهادری که مرید امام زده شد



نام: حسن صالحی (نفر اول سمت چپ)  
لقب: حسن بیو  
محلّه: انبار گندم



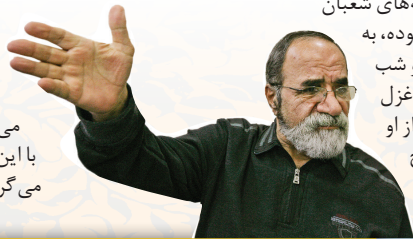
حسن صالحی، معروف به حسن بیو، بچه محلّه انبار گندم، از نوچه‌های بزن بهادر طیب حاج رضایی بود. هر جا دعوا و مرافعه بود، داردوسته طیب و حسن بیو پای ثابتش بودند تا اینکه ماجرای ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و نخستین جرقه‌های انقلاب اسلامی با قیام مردم در ظهر عاشورای همان سال برای اعتراض به انقلاب سفید در تهران و اعدام طیب حاج رضایی پیش آمد. در این زمان است که حسن آقا هم تغییر موضع می‌دهد و از مریدان مکتب امام خمینی (ره) می‌شود. اردشیر آل عوض، محقق فرهنگ عامه، در این باره می‌گوید: «حسن صالحی همراه طیب این توفیق نصیبش می‌شود تا از همراهان امام شود. او در کوران مبارزات مردمی در سال ۱۳۴۲ دستگیر و زندانی شد، در زندان به دلیل همراهی با طیب و امام انگشت دست چپش را قطع می‌کنند. هر چند که حسن آقا یک انگشتش را از دست داد، اما همین ماجرا و زندانی شدنش باعث تحولی بزرگ در مرام و مسلکش شد و توبه کرد.»

به گفته این تهران‌پژوه، به حسن صالحی در دوران قبل از تحول، به دلیل سر به هوا بودنش، لقب حسن بیو داده بودند، اما بعد از تحولش در زندان به کلی تغییر و مردمداری پیشه و در میدان بافروشی تهران برای خودش حجره‌ای راه‌اندازی کرد و هیچ موردی از درگیری و رفتارهای گذشته‌اش را کسی از او ندید. حسن صالحی با پسران طیب هم که در انبار قلعه باسکول داشتند، ارتباط خوبی داشت. این را هم بگوییم که یکی از طوق کش‌های هیئت طیب بود.

## حیات دوباره یک اعدامی شاعر پیشه

مردمداری مصطفی طیب نقل صحبت‌های اهالی محله سنگلج است. او بان ۱۳۲۵ در محله سنگلج متولد شد و هنوز بعد از گذشت ۴ سال از مرگش، اگر بخواهند در جوانمردی مثالی بزنند، عموم مصطفی، نخستین نفر فهرست آنهاست. سعید مظاهری، داماد مصطفی طیب، داستان جوانمردی او را اینگونه روایت می‌کند: «او ورزشکار باستانی دربار و از نوچه‌های شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) بود و شرارت‌های بسیاری انجام داده بوده، به همین خاطر دستگیر و برایش حکم اعدام صادر شد. یک یا دو شب قبل از اعدام، او در زندان، در مدح امام حسین (ع) چند شعر و غزل می‌خواند و این کارش به گوش مسئولان وقت زندان می‌رسد. از او می‌پرسند تو مداحی؟ می‌گوید بله! من در وصف ائمه (ع) مدح می‌خوانم. خواندن ایشان در باب اهل بیت (ع) باعث می‌شود که عموم مصطفی از چوبه اعدام نجات پیدا کند. از آن به بعد بود که آقامصطفی در محله سنگلج جوان‌های محل را به سمت سلامتی و ورزش سوق می‌داد. به نوعی صاحب منشور اخلاقی و الگو شده بود. چون خودش تمام این مسیرها را رفته بود، دوست نداشت کسی دوباره آن مسیر اشتباه را تکرار کند.»

نصرالله حدادی، تهران‌شناس، از خاطراتش در این باره می‌گوید: «عموم مصطفی می‌گفت که در رژیم شاه، ما آدم شروری بودیم، چاقو می‌زدیم، چاقو می‌خوردیم و دعوا می‌کردیم و تا پای ما به کلانتری می‌رسید، به شعبان بی‌مخ زنگ می‌زدیم و آزادمان می‌کردند. اگر عکس‌هایی از من دیدید، تصور نکنید که من نیستم. چون درست است، اما از زمانی که زیر پرچم مرتضی علی (ع) و امام حسین (ع) آمدم به معنی واقعی کلمه توبه کردم. چهار طرف قصایب‌اش پُر بود از اشعاری که خودش سروده بود یا از دیگران به در و دیوار زده بود. کار آقای طیب به جایی رسید که بزرگان به ایشان لقب دیوان سیار را داده بودند، چون بسیاری از اشعار شعرای بزرگان را حفظ بود. او به



نام: مصطفی طیب  
لقب: مصطفی قصاب  
محلّه: سنگلج



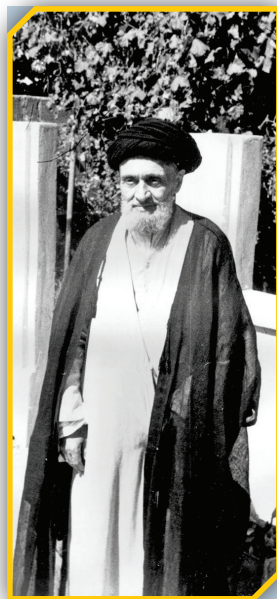
قصاب ۵۰۰ تومانی معروف بود. چون هیچ‌کسی از مغازه‌اش دست خالی بیرون نمی‌رفت. یادم هست که خانمی آمده بود و می‌گفت پانصد تومان گوشت بده! با ۵۰۰ تومان، گوشت نمی‌شد خرید، ولی عموم مصطفی چند کیلو گوشت به او داد. برخی از سرمایه‌داران هم مبالغی را برای کمک به نیازمندان به آقامصطفی می‌دادند و او هم منابع مالی خودش را به آن اضافه و صرف کار خیر می‌کرد. همچنین ماه رمضان بن‌هایی را به افراد مطمئن می‌داد تا میان نیازمندان توزیع کنند و با این بن‌ها، مستمندان از او گوشت رایگان می‌گرفتند.»



## نقش اول سکانش تاریخی و به یادماندنی

کتک خوردن شعبان جعفری که با آن هیبت ترسناکش به عنوان یکی از لات‌های تهران به شهرت رسیده بود، یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ پایتخت است که کمتر در مورد آن صحبت شده است. عبدالله کرمی کسی بود که نقش اول این سکانش تاریخی و به یادماندنی را بازی کرد. حمید ناصری، تهران‌پژوه، درباره رویارویی شعبان جعفری و عبدالله کرمی می‌گوید: «عبدالله قصاب یکی از لات‌های شمیران بود که یک مغازه قصابی حوالی پل چوبی داشت و به همین خاطر با لقب عبدالله قصاب شناخته می‌شود. او لات اسم و رسم‌داری بود و تا وقتی لات‌های دیگر به حریم محلّه دروازه شمیران تجاوز نمی‌کردند وارد درگیری‌ها و منازعات محلی نمی‌شد. ماجرای درگیری فیزیکی او با شعبان جعفری هم به انتخابات دوره چهاردهم مجلس ملی مربوط می‌شود. ماجرا از این قرار است که جبهه‌ملی‌ها در آستانه پیروزی در انتخابات بودند و اگر این اتفاق رخ می‌داد دربار در تنگنای سیاسی قرار می‌گرفت. برای همین درباری‌ها شعبان جعفری را اجیر کردند و او برای به هم ریختن صندوق انتخابات و ایجاد هرج و مرج در دروازه شمیران رفت اما آنجا عبدالله کرمی کتک مفصلی خورد و فرار بر قرار ترجیح داد.»

ناصری به روایتی که در کتاب «تداوم حیات سیاسی در اختناق» آمده اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «حسین شاه‌حسینی، عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران، در این کتاب روایت کرده که عده‌ای از اراذل و اوباش پایتخت برای برهم زدن انتخابات به مسجد سپهسالار می‌روند که سردسته آنها احمد عشقی بوده و گروه دیگری به سرکردگی شعبان جعفری به مسجد فخرالدوله هجوم می‌برند. عبدالله کرمی مقابل مسجد فخرالدوله با شعبان جعفری رودرو می‌شود و خطاب به او می‌گوید مردم آمده‌اند اینجا رأی بدهند و تحت پوشش ما هستند تا به هر کسی که می‌خواهند رأی بدهند. شعبان جعفری تا می‌خواهد حرفی بزند، عبدالله کرمی او را بغل می‌کند و لبه نهر به زمین می‌زند تا سرش را ببرد، اما مردم واسطه می‌شوند و شعبان را نجات می‌دهند. این اتفاق موجب جمع‌آوری صندوق رأی در مسجد



نام: عبدالله کرمی  
لقب: عبدالله قصاب  
محلّه: دروازه شمیران



فخرالدوله شد و یکی از دلایل ابطال انتخابات همین ماجرا بود.»

عبدالله کرمی به سبب آشنایی با آیت‌الله تقی‌تهرانی به جرگه طرفداران آیت‌الله کاشانی پیوست. ناصری می‌گوید: «عبدالله کرمی طرفدار مصدق و آیت‌الله کاشانی بود و همنشینی با آیت‌الله کاشانی رفتار و منش و زندگی‌اش را متحول کرد. او در مقایسه با شعبان جعفری هیکل درشت‌تری داشت، اما هرگز به افراد ضعیف زور نگفت و در منازعات سیاسی آن دوران، طرف مردم ایستاد. او قبل از نخست‌وزیری مصدق و راه یافتن آیت‌الله کاشانی به مجلس از هر دو شخصیت سیاسی حمایت می‌کرد، اما بعدها به یکی از طرفداران سرسخت آیت‌الله کاشانی تبدیل شد و تا آخر عمر به این دوستی و رفاقت وفادار ماند.»